



شماره ۲۳ - تیر ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

برخی ویژگی های گفتار و کردار رفرمیستی در جنبش کارگری

ص ۱

در سفره خانوارهای توده مردم و سید کالاهای ضروری چه بر جا مانده است؟

ص ۲۱

مصاحبه تلویزیونی احمدی نژاد و آخرین حرف های خامنه ای

ص ۲۳

با دولت دهم

مجلس شهروندان درجه یک به دنبال امتیازات "مادام العمر"

ص ۲۷

برخی ویژگی های گفتار و کردار

رفرمیستی در جنبش کارگری

سهراب شباهنگ

تیر ۱۳۹۲

جنبش کارگری از هنگامی که به یک جنبش بزرگ اجتماعی تبدیل شد، جنبشی که هیچ طبقه اجتماعی نمی توانست آن را نادیده بگیرد و هر یک می کوشید به گونه ای آن را به خدمت

خود درآورد، با دو انحراف مهم روبرو بود یکی رفرمیسم (مکتبی که طرفدار تغییرات تدریجی و مخالف جهش یا انقلاب است) و دیگری آنارشسیسم (مکتبی که نهاد دولت و اصل اقتدار را سرچشمه استثمار و همه مصائب اجتماعی می داند و خواهان محو فوری نهاد دولت و اقتدار در همه زمینه ها است). می گوئیم انحراف، زیرا این دو گرایش با هدف نهائی جنبش کارگری که محو استثمار و نظام طبقاتی در جامعه بشری در سطح جهانی است در تقابل قرار دارند، هر چند غالباً (و نه همیشه)، آنها نیز مدعی مبارزه با استثمار و طبقات استثمارگرند و حتی گاه (مشخصاً تا آنجا که به آنارشسیسم مربوط می شود) به عبارت پردازی های تند و تیز در باره نابود ساختن تمام نهادهای سلطه و استثمار و اقتدار در جامعه و تحقق «آرمان رهائی» و غیره می پردازند. ما در این نوشته نخست جنبه های عام گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری را به طور خلاصه بیان می کنیم و سپس می کوشیم برخی ویژگی های رفرمیسم را در جنبش کارگری ایران توضیح دهیم.

جنبه های عام رفرمیسم کارگری

- رد مبارزه طبقاتی برای برانداختن سرمایه داری و نظام طبقاتی به طور کلی از راه انقلاب های کارگری:

رفرمیست های کارگری ممکن است مبارزه طبقاتی را به طور کلی رد نکنند اما مبارزه طبقاتی به منظور برانداختن سرمایه داری و دگرگون کردن ریشه ای جامعه از راه انقلاب های کارگری را نمی پذیرند. آنها مبارزه طبقاتی را برای به دست آوردن یک رشته بهبودهای اقتصادی- اجتماعی یا سیاسی و فرهنگی و یا برای از میان برداشتن یک رشته از بازمانده های جامعه کهن (روابط و نهادهای پیشاسرمایه داری) می پذیرند یا ممکن است بپذیرند اما هنگامی که این مبارزه کل چارچوب نظام موجود، یعنی سرمایه داری، را هدف قرار می دهد و برای پیروزی آن، ضرورت برانداختن انقلابی نظام سیاسی حاکم مطرح می شود عقب می نشینند و در کنار نیروهای محافظه کار خواستار حفظ نظم موجود و مخالف انقلاب قرار می گیرند.

پذیرفتن مبارزه طبقاتی به عنوان یک واقعیت در تاریخ و در وضعیت جاری جامعه، به خودی خود به معنی داشتن موضعی انقلابی یا دست کم موضع انقلابی پیگیر نیست. بسیاری از نظریه پردازان و فعالان سیاسی و اجتماعی بورژوازی و خرده بورژوازی و حتی برخی از روشنفکرانی که منشأ اشرافی دارند ممکن است به عنوان فیلسوف، جامعه شناس، مورخ، سیاست شناس و حتی دست اندرکار سیاست، واقعیت مبارزه طبقاتی را به رسمیت بشناسند و در این مبارزه تا آنجا که کل نظم موجود را به

چالش نکشد شرکت کنند، اما مبارزه طبقاتی تا به آخر را نه به لحاظ نظری و نه عملی نمی پذیرند. مبارزه طبقاتی تا به آخر، یعنی مبارزه تا محو طبقات، تا هنگامی که مبارزه طبقاتی موضوعیت خود را از دست بدهد یعنی تا زمانی که طبقات و نظام طبقاتی و امتیازات طبقاتی دیگر وجود نداشته باشند. مبارزه طبقاتی تا به آخر در مرحله نخست مستلزم برانداختن نظام سیاسی و حقوقی حافظ روابط سرمایه داری و دیگر روابط استثمارگرانه و نیز مبارزه با روند بازگشت به چنین روابطی است (هنگامی که طبقات استثمارگر در اثر انقلاب سرنگون گشته اما نابود نشده اند). چنین مبارزه ای مستلزم استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر است: طبقه ای که دیگر نمی خواهد طبقه باشد (نه طبقه استثمار شونده و زیردست و نه طبقه استثمارگر و فرادست) و خواستار چنان روابط تولیدی و اجتماعی ای است که زمینه های استثمار و ایجاد و تحکیم طبقات و امتیازات طبقاتی را از میان بردارد. رفرمیسم کارگری که مخالف محو طبقات است با مبارزات و روندهایی که برای محو استثمار و محو طبقات ضروری هستند نیز مخالفت می ورزد. بدین سان یک ویژگی اساسی رفرمیسم کارگری، رد ضرورت استقرار فرمانروائی طبقه کارگر و پی ریزی روابط تولیدی سوسیالیستی است.

• رد ضرورت استقرار فرمانروائی طبقه کارگر و پی ریزی روابط تولیدی سوسیالیستی

افق دید رفرمیست های کارگری در زمینه سیاست و مسأله قدرت سیاسی از افق دید بورژوائی و خرده بورژوائی فراتر نمی رود. آنها مانند بسیاری از بورژواها و خرده بورژواها با نگرشی عامیانه به دولت، آن را نهادی غیر طبقاتی یا فرا طبقاتی ارزیابی می کنند. دولت را نهادی در خدمت تمام طبقات اجتماعی می دانند. انتقاد آنها به دولت یا بهتر بگوئیم به حکومت، انتقاد به ناکارآمدی آن یا انتقاد به فساد یا جاه طلبی فردی برخی دولتمردان یا عدم رعایت قانون و غیره است. دولت از دید آنها ابزار سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر، و دولت بورژوائی وسیله ای برای حفظ روابط تولیدی استثمارگرانه سرمایه داری نیست، بلکه ابزار و وسیله ای خنثی است که اگر «افراد خوب» آن را در دست بگیرند به نفع «جامعه» عمل می کند و اگر «افراد بد» آن را در دست داشته باشند به زیان «جامعه» حرکت خواهد کرد! آنها توجه ندارند که دولت های بورژوائی حتی اگر هیچ صاحبمنصب یا کارمند فاسد و رشوه خواری نداشته باشند، حتی اگر همه اعضای آنها از بزرگ تا کوچک بر اساس «شایسته سالاری» و بدون پارتی بازی در جایگاه خود قرار گرفته باشند، حتی اگر همه متخصص و کاردان و وظیفه شناس باشند باز هم در ماهیت بورژوائی و ضد کارگری این

دولت ها، به عنوان ارگان سیادت طبقاتی طبقات دارا و ابزاری که کارکرد آن مطیع و زیردست نگاه داشتن طبقات پائین جامعه به نفع بالائی هاست، تغییری رخ نمی دهد. زیرا چنین دولتی در بهترین حالت قانون اساسی و قوانین عادی را اجرا خواهد کرد و تابع حقوق بورژوائی خواهد بود اما این قوانین و چنین حقوقی پاسدار منافع سرمایه داران و دیگر استثمارگران و به زیان استثمار شوندهگان و طبقات پائین جامعه است.

یک دلیل نفهمیدن این موضوع از جانب رفرمیست ها این است که آنها «جامعه» را صرفا تجمع افراد در کنار یکدیگر می دانند و نه یک ساختار طبقاتی که مبتنی بر شالوده اقتصادی معینی است که جایگاه افراد را در روند تولید اجتماعی تعیین می کند: روابط و جایگاه هائی که سرشار از تضادند و زاینده تضاد. ساختار طبقاتی جامعه نه تنها بیانگر روابط تولیدی حاکم بر جامعه است، بلکه مضمون و عملکرد نهادهای سیاسی، حقوقی، دینی و دیگر نهادهای ایدئولوژیک موجود در جامعه را نیز تعیین می کند. گفتیم که رفرمیست ها ممکن است وجود تضادهای طبقاتی را بپذیرند اما نتایج اجتناب ناپذیر آن تضادها در عرصه های سیاسی و حقوقی را رد می کنند و با لفاظی و شعبده بازی سیاست و حقوق و نهادهای مربوط به آنها را غیر طبقاتی جلوه گر می سازند. آنها حتی تضادهای اقتصادی را در

چارچوب نظام حاکم و در روندی تدریجی و از طریق سازش و آستی طبقاتی و یا در اثر پیشرفت علم و فن قابل حل می‌دانند.

از نظر آنها یکی از مهم‌ترین وسایل و شاید تنها وسیله‌ای که می‌تواند تضادهای اجتماعی و طبقاتی را حل کند همین ابزار دولتی است به شرط اینکه به دست «افراد خوب» بیافتد. در همین راستا تلاش می‌کنند با ورود در مجلس های قانون گذاری سرمایه داران و زمینداران، «قوانین خوب» و «به نفع مردم» وضع کنند و احتمالاً در کابینه های طبقات حاکم پست وزارتی به دست آورند. (البته این امر تنها در جاهائی ممکن است که به دلیل توازن نیروهای طبقاتی جامعه، حاکمان چنین اجازه ای می‌دهند و نه در رژیم ارتجاعی ای مانند حکومت اسلامی ایران که حتی برخی از عناصر «بنیانگذار» و «استوانه» های "خودی" را نیز «رد صلاحیت» می‌کند). اما دست یابی احتمالی به نمایندگی مجلس، پست های وزارت و حتی ریاست جمهوری از جانب نیروهای رفرمیست، نه تنها تغییری در وضعیت طبقه کارگر به عنوان طبقه ای فرودست و استثمار شونده در جامعه نمی‌دهد، بلکه حاکمیت بورژوازی را تحکیم می‌کند. به قدرت رسیدن ادواری احزاب و گرایش های رفرمیست و سوسیال دموکرات در اروپا و برخی کشورهای آمریکای لاتین و غیره این ادعای ما را تأیید می‌کند: عملکرد حکومت های «سوسیالیست»

میتران و اولاند در فرانسه، به هیچ رو تغییری در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر این کشور، به عنوان طبقه ای فرودست و استثمار شونده، به وجود نیاورد: اصلاحات آنها در زمینه بهبود زندگی کارگران یا خدمات اجتماعی به سرعت از جانب خود حکومت های به اصطلاح سوسیالیست و یا حکومت های بعدی خنثی شد یا به زیر سؤال رفت. اقدامات سیاسی آنها، در سطح داخلی و خارجی، کاملاً در خط سیاست امپریالیستی پیشین و مرسوم شان در جهت حفظ و تحکیم سرمایه داری انحصاری و داشتن سهمی از غارت جهان در کنار دیگر قدرت های سلطه گر بود و هست. همین امر در مورد حزب «سوسیال دموکرات» آلمان و «حزب کارگر» انگلستان و احزاب مشابه در ایتالیا، اسپانیا، یونان، اسرائیل و غیره نیز صادق است.

در مورد احزاب کارگری اصلاح طلب برزیل و آفریقای جنوبی، یعنی «حزب کار» در برزیل و به اصطلاح «حزب کمونیست» در آفریقای جنوبی، نیز باید گفت هرچند این احزاب در تحول سیاسی دموکراتیک این کشورها نقش مؤثری ایفا کردند، اما هنگامی که مسأله کارگران و خواست های مستقل این طبقه پیش آمد و هنگامی که می‌بایست بین منافع طبقه سرمایه دار و منافع طبقه کارگر یکی را انتخاب کرد، «حزب کار» در برزیل و «حزب کمونیست» در آفریقای جنوبی، جانب طبقه

سرمایه دار را گرفتند. در برزیل به رغم رشد اقتصادی و افزایش ثروت در ده یا دوازده سال گذشته، قدرت خرید کارگران افزایش نیافته است و جنبش میلیونی اعتراضی اخیر توده های زحمتکش برای بهبود خدمات اجتماعی، بهبود شرایط کار و غیره که با سرکوب پلیس دولتی مواجه شد نشان داد که سیاست حزب رفرمیست حاکم همان سیاست بورژوائی است.

کشتار ده ها کارگر معدن و زخمی و دستگیر کردن صدها تن از آنان در آفریقای جنوبی توسط پلیس حکومتی در سال گذشته با تأیید بزرگترین اتحادیه کارگری این کشور همراه بود، اتحادیه ای که با «حزب کمونیست» آفریقای جنوبی و حزب کنگره ملی آفریقا (حزب نلسون ماندلا) پیوند نزدیک دارد. خود این دو حزب نیز که در دوران پس از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی همواره در قدرت سیاسی بوده اند، در کشتار و سرکوب کارگران و به طور کلی سیاست ضد کارگری حکومت شریک جرم بوده اند. اگر حکومت نژادپرست سابق آفریقای جنوبی اساساً حامی سرمایه داران سفید پوست بود و حقوق سیاسی و مدنی سیاه پوستان و دیگر رنگین پوستان را پایمال می کرد، حکومت کنونی آفریقای جنوبی هرچند با سیاست تبعیض نژادی مخالف است و «حقوق شهروندان» را فارغ از تعلق نژادی شان به رسمیت می شناسد اما ماهیتاً حامی نظام سرمایه داری است که به «لطف سیاست ضد

تبعیض نژادی اش» این حمایت هم شامل سرمایه داران سفیدپوست (داخلی و خارجی)، هم بورژوازی سیاه پوست نوپا و هم بورژوازی دورگه می شود. همچنین به رسمیت شناختن حقوق شهروندان و حق اعتصاب مانع از آن نشده است که پلیس حکومت آفریقای جنوبی کارگران اعتصابی را گلوله باران کند!

بدین سان رفرمیست ها نه تنها خواستار برانداختن بورژوازی و درهم شکستن ماشین دولتی طبقات استثمارگر نیستند، بلکه خواهان شرکت در دستگاه دولتی و مجالس قانونگذاری و دستگاه اجرائی طبقات حاکم اند و در صورت رسیدن به قدرت همان سیاست بورژوازی را به عمل در می آورند و گاه به خاطر نفوذی که در میان جمعیت از جمله در میان بخشی از کارگران دارند، به اقداماتی ضد کارگری دست می زنند که حکومت های «بورژوائی خالص» به سادگی از عهده آن بر نمی آیند.

از آنجا که رفرمیست ها مخالف درهم شکستن دستگاه سلطه بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگرند، از آنجا که برای قانون و حقوق، همچنان که برای دولت و حکومت، سرشتی غیر طبقاتی قایل اند، طبیعتاً نمی توانند خواستار تغییر شالوده اقتصادی جامعه باشند زیرا قدرت سیاسی حاکم و نظام حقوقی موجود و نهادهای مربوط به آنها مهم ترین پاسداران شالوده اقتصادی- اجتماعی موجود یعنی روابط

تولیدی استثمارگرانه اند و مخالفت با برانداختن قدرت سیاسی حاکم و نظام حقوقی موجود و نهادهای مربوط به آنها طبیعتاً به معنای مخالفت با تغییر ریشه‌ای روابط تولیدی نیز هست. اما این تنها علت عدم تمایل رفرمیست‌ها به تغییر ریشه‌ای روابط تولیدی حاکم نیست. علت دیگر و شاید مهم‌تر این است که رفرمیست‌ها روابط تولید سرمایه‌دارانه را جاودانه تصور می‌کنند و تغییر بنیادی این روابط و پی‌ریزی روابط تولیدی دیگری که در آن از استثمار و کار مزدی و تقسیم افراد به تصمیم‌گیرنده و مجری، به فرمانده و فرمانبر و غیره اثری نباشد را ناممکن می‌دانند. آنها نه زوال اقتصادی سرمایه‌داری (روند فروپاشی سرمایه‌داری در اثر تشدید تضادهای درونی آن و به طور مشخص تضاد بین سرشت اجتماعی کار و سرشت خصوصی تصاحب و مالکیت) را قبول دارند و نه تشدید تضادهای طبقاتی را. بدین سان رفرمیست‌ها هم به دستگاه سیاسی و حقوقی سرمایه‌داری (ماشین دولتی و نظام حقوقی) و هم به روابط تولید سرمایه‌داری ایمان و اعتقادی خرافی دارند و در بهترین حالت خواهان اصلاحاتی در آنها هستند و نه برانداختن آنها و نشان دادن دستگاه سیاسی و حقوقی نوین و پی‌ریزی روابط اقتصادی نوینی که مانع سربرآوردن استثمار و نظام طبقاتی گردد.

رفرمیست‌ها از آنجا که روابط تولید سرمایه‌داری و نظام طبقاتی (وجود و حتی ضرورت وجود طبقات فرادست و فرودست در جامعه) را امری ابدی می‌بینند، دولت را هم نهادی جاودانی می‌پندارند. برای آنها تحقق جامعه بی‌طبقه و بی‌دولت ناممکن است. اگر آنارشیست‌ها الغای فوری دولت را پیش از محو طبقات، و یا همزمان با برانداختن قدرت بورژوازی و دیگر استثمارگران، موعظه می‌کنند (که همان معنی محو دولت پیش از محو طبقات را می‌دهد چون به محض برافتادن بورژوازی از قدرت، طبقات محو نمی‌شوند)، رفرمیست‌ها مانند بورژوازی و دیگر طبقات دارا برای نهاد دولت، زندگی جاودانی قایل اند.

به طور کلی وابستگی فکری و ایدئولوژیک رفرمیست‌های کارگری به دستگاه نظری و ایدئولوژیک بورژوازی و خرده بورژوازی، باعث می‌شود که اینان از نظر سیاسی و عملی نیز استقلال نداشته باشند و از بورژوازی یا خرده بورژوازی دنباله روی کنند (چه در حکومت باشند و چه در اپوزیسیون).

نداشتن سیاست مستقل

آری، رفرمیسم کارگری به علت وابستگی نظری و ایدئولوژیکی به دیدگاه‌های بورژوائی و خرده بورژوائی ناتوان از داشتن سیاست مستقل کارگری است، یعنی سیاستی که در جهت منافع درازمدت و خواست‌های فوری

طبقه کارگر باشد و مبارزه طبقاتی برای برانداختن طبقات استثمارگر و پی ریزی جامعه ای بدون استثمار و طبقات را تقویت کند و به پیش برد. سیاست رفرمیست های کارگری در عرصه تشکیلات نیز خود را نمایان می کند. آنها یا صاف و ساده مخالف ایجاد حزب سیاسی مستقل طبقه کارگرند و به دنباله روی از این یا آن حزب غیر کارگری (مثلا حزب بورژوائی یا خرده بورژوائی «دموکرات» یا «ترقی خواه») و یا فلان و بهمان شخصیت روی می آورند، یا به ایجاد حزبی مبادرت می ورزند که از نظر تشکیلاتی مستقل اما از نظر سیاسی دنباله رو بورژوازی است، دست کم به این علت که از دستگاه فکری و سیاسی بورژوازی نگسسته است. برخی طرفدار حزبی «تمام خلقی» یعنی متشکل از نمایندگان طبقات مختلف با منافع متفاوت و متضاد هستند و برخی نیز به طور کلی با تحزب و تشکل مخالفت می کنند.

همین گرایش ها در سیاست اتحادیه ای رفرمیست های کارگری نیز خود را نشان می دهند: یک گرایش رایج و گسترده این است که به بهانه ضرورت استقلال سندیکا یا اتحادیه، (یا به بهانه اختناق و ترس از سرکوب دولتی) با فعالیت سیاسی و یا موضع گیری سندیکا در رویدادهای سیاسی جامعه مخالفت می کنند: آنها مروج «بی طرفی سیاسی» سندیکا یا اتحادیه هستند. واقعیت این است که اقتصاد و سیاست

از هم جدا نیستند و سندیکا اگر خود را از مبارزه سیاسی و موضع گیری سیاسی منع کند، مبارزه اقتصادی و اجتماعی نیز نمی تواند انجام دهد. مثلا سندیکا نمی تواند به مسایل و خواست های مربوط به مزد، شرایط کار، بیمه بیکاری و بازنشستگی، بیمه های اجتماعی و غیره بپردازد اما نسبت به قانون کار یا اقلام بودجه دولتی نظری نداشته باشد و یا سکوت کند؛ سندیکا نمی تواند اعتبارات دولتی در مورد آموزش، بهداشت، مسکن و دیگر خدمات اجتماعی و نیز چگونگی ارائه این خدمات را نادیده بگیرد؛ سندیکا نمی تواند بدون حق تشکل، گردهمایی، بیان علنی خواست های کارگران، افشای فشارها و ستم های کارفرمایان و دولت بر کارگران، مخالفت با تبعیض های مختلف در محیط کار و جامعه، آزادی راه پیمائی، اعتراض جمعی، اعتصاب و غیره به زندگی خود ادامه دهد، از این رو نمی تواند بی اعتنا به آزادی های سیاسی دموکراتیک باشد یا با سرکوب و دستگیری و محاکمه فعالان کارگری و به طور کلی فعالان سیاسی مخالفت و مبارزه نکند. سندیکا نمی تواند از خواست های زنان، به ویژه زنان کارگر، و برابری آنان با مردان در تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی پشتیبانی نکند؛ سندیکا نمی تواند نسبت به خواست های جوانان و از جمله دانشجویان بی اعتنا باشد؛ سندیکا نمی تواند به

محیط زیست که با شرایط کار و زیست کارگران پیوند ناگسستنی دارد و به سیاست دولت و طبقات حاکم در این زمینه بی توجه باشد و نظرات و خواست های خود را بیان نکند؛ سندیکا نمی تواند چشم خود را نسبت به سیاست های شوونیستی و نظامی گری و ستم های دینی و ملی ببندد و سکوت کند، چون این سیاست ها علاوه بر لطامات بزرگی که به کل جامعه می زند در راه وحدت و همبستگی کارگران در سطح ملی و بین المللی سنگ می اندازند؛ سندیکا نمی تواند به سیاست خارجی که روی دیگر سیاست داخلی است و بر وضعیت اقتصادی و سیاسی مردم و جامعه اثر می گذارد اعتنائی نداشته باشد؛ سندیکا نمی تواند نسبت به سیاست های جنگ افروزانه و تجاوزگرانه از جانب هر دولت و سازمانی که باشد ساکت بماند؛ سندیکا نمی تواند نسبت به مسایل کارگران در سراسر جهان، نسبت به دستاوردها و شکست های کارگران در سراسر گیتی چشم فروبندد و همبستگی جهانی کارگری را فراموش کند. می بینیم که تمام این موارد که سندیکا نمی تواند از آنها چشم پوشی کند مستلزم مداخله سیاسی و موضع گیری سیاسی سندیکا است هر چند این مداخله با مداخله حزبی یکسان نیست و جای آن را نمی گیرد ولی اجتناب ناپذیر است. با در نظر گرفتن این موارد و ده ها مورد مشابه دیگر به خوبی روشن می گردد که تز «بی طرفی سیاسی

سندیکا» حیلۀ کثیفی از جانب طبقه حاکم برای ساکت کردن کارگران و مطیع نگاه داشتن آنهاست. بورژوازی و دیگر طبقات و گروه های استثمارگر و کارگزاران آنها که مبلّغ به اصطلاح «بی طرفی سیاسی» سندیکاها هستند هر زمان که لازم ببینند این تز خود را زیر پا می گذارند و آشکارا به پیشبرد سیاست خود در سندیکاها، حتی با زور و تهدید و تطمیع، می پردازند. "بی طرفی سیاسی سندیکا" به معنی سکوت در برابر سیاست بورژوازی و پذیرش حاکمیت آن است و از این رو از سوی کارگرانی پذیرفته می شود که به ضرورت مبارزه رو در رو با بورژوازی و داشتن سیاست مستقل کارگری و پیشبرد این سیاست در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پای بند نیستند و یا هنوز به این آگاهی نرسیده اند.

یک بینش انحرافی دیگر در مورد سندیکا، که بیشتر از سوی برخی گرایش های آنارشیستی (مانند آنچه در تاریخ جنبش سندیکائی به «سندیکالیسم انقلابی» و «آنارکوسندیکالیسم» معروف شده است) دامن زده می شود این است که سندیکا را تنها سازمان کارگری می دانند و وظیفه تغییر اساسی وضعیت طبقه کارگر در جامعه و به طور کلی وظیفه تغییر بنیادی جامعه را بر دوش سندیکا می گذارند و گاه تا آنجا پیش می روند که سندیکا را همچون مدل جامعه آینده معرفی می کنند. اینکه سندیکاها

مستقل و رزمنده کارگری - سندیکاهائی که هم به مبارزه اقتصادی و اجتماعی می پردازند و هم با رد تز بی طرفی سیاسی سندیکاها، در مبارزات سیاسی طبقه کارگر نیز شرکت دارند -، می توانند و باید سهم بزرگی در مبارزه طبقاتی، در ایجاد همبستگی و اتحاد میان کارگران مزدی و در تغییر وضعیت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایفا کنند درست است اما سندیکا تنها سازمان طبقه کارگر نیست و به خاطر محدودیت های حوزه مبارزه سندیکائی (حتی اگر بر تنگ نظری ها و محافظه کاری های رفرمیستی و بر تز ارتجاعی بی طرفی سیاسی سندیکا غلبه کند) نمی تواند تمام وظایف مربوط به مبارزه طبقه کارگر برای آزادی خود و کل جامعه را بر دوش کشد. نه تنها سندیکای یک کارخانه یا یک صنعت یا رشته تولیدی، بلکه مجموعه سندیکاها و به اصطلاح کنفدراسیون سندیکاهای صنایع و رشته های مختلف تولیدی و خدماتی نیز قادر به چنین کاری نیستند. طبقه کارگر در مبارزه خود برای برانداختن سرمایه داری و نظام طبقاتی ناگزیر از مبارزه در عرصه های مختلف و اشکال مختلف است: یعنی مبارزه های متفاوتی را باید به پیش برد که با آنکه همگی به طور کلی هدف واحدی دارند از نظر شیوه عمل متفاوتند و روش ها و سازمان های متفاوتی را می طلبند. این سازمان ها عبارتند از حزب سیاسی طبقه کارگر،

سندیکا یا اتحادیه کارگری، شورا یا ارگان قدرت دولتی کارگری، کمیته کارخانه یا محل کار که ارگان مدیریت کارگری است. این دو سازمان اخیر (شورا و کمیته کارخانه یا محل کار) تنها در روند انقلاب کارگری و به ویژه پس از تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر شکل می گیرند و توسعه می یابند و سندیکا به تنهایی نمی تواند علاوه بر کارهای ویژه خود وظایف حزب، شورا، کمیته کارخانه و محل کار و سازمان سراسری تنظیم و برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی ای را که پس از انقلاب برای ساختمان سوسیالیسم ضرورت می یابد بر عهده گیرد. با این همه این تصور در ذهن برخی از کارگران و فعالان کارگری وجود دارد که سندیکا یا شورا به تنهایی قادر به انجام همه این کارها است. آنها از سندیکا یا شورا در ذهن خود «سازمانی همه فن حریف» می سازند و تمام وظایف مبارزه طبقاتی را بر عهده آن می گذارند. برخی نیز اصطلاح «ظرف مبارزه» را به کار می برند و می خواهند همه چیز را در یک ظرف بریزند!

بینش تک سازمانی یا «سازمان همه فن حریف» (خواه این سازمان حزب باشد یا سندیکا یا شورا یا کمیته کارخانه یا کمیته کارگری و غیره)، بینشی یکسو نگر و محدود است و وسعت و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و تنوع این مبارزه و عرصه ها و اشکال آن را نمی بیند. این بینش، به ویژه تا آنجا که تنها

● **نفی ضرورت رهبری طبقه کارگر**

یک ویژگی دیگر رفرمیسم کارگری نفی وظیفه رهبری طبقه کارگر است. منظور از رهبری (یا سرکردگی یا هژمونی) این است که الف) طبقه کارگر در مبارزه برای دستیابی به اهداف درازمدت و اهداف فوری خود باید نقش رهبری چنین مبارزه ای را داشته باشد. باید خود این طبقه اهداف مبارزه، چگونگی رسیدن به این اهداف را درک و تعیین کند و سازماندهی مبارزه تا به آخر را در دست داشته باشد. جنبش کارگری بین المللی از دیرباز به این اصل دست یافته که آزادی طبقه کارگر تنها به دست خود این طبقه ممکن است. در چنین درکی از روند آزادی طبقه کارگر، پیوندی نزدیک و ارگانیک بین ضرورت رهبری طبقه کارگر و استقلال این طبقه به روشنی دیده می شود زیرا اگر طبقه کارگر رهبری مبارزه را در دست نداشته باشد، مبارزه در جهت اهداف او جریان نخواهد یافت و طبقه یا قشر یا گروه دیگری میوه چین مبارزات کارگران خواهند بود.

ب) استقلال طبقه کارگر که به معنی استقلال نظری و سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریاست مرادف و مستلزم انزوا نیست! طبقه کارگر در جامعه طبقاتی با طبقات دیگر زندگی می کند و در همین جامعه و در همین مجموعه طبقاتی است که باید مبارزه خود را به پیش ببرد.

سازمان طبقه کارگر را سندیکا یا شورا می داند و ضرورت حزب سیاسی طبقه کارگر را نفی می کند (البته نفی ضرورت حزب کارگری هم از موضع رفرمیستی می تواند صورت گیرد و هم از موضع آنارشویستی)، در تحلیل نهائی به کم بها دادن به سیاست و مبارزه سیاسی مستقل و کامل طبقه کارگر منجر می شود: مبارزه سیاسی برای اینکه به نتیجه برسد به سازمان خاص خود و به انجام کامل این مبارزه در عرصه سیاسی نیاز دارد که از عرصه سندیکائی و حتی شورائی فراتر است و این سازمان حزب سیاسی مستقل پرولتاریاست.

به همین طریق بینشی که تنها عرصه مبارزه کارگران را مبارزه سیاسی در چارچوب حزبی می بیند و به سازمان های دیگر طبقه کارگر مانند سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و محل کار و غیره بهای لازم نمی دهد یا آنها را وابسته به حزب و زیر مجموعه حزب سیاسی کارگران می انگارد، در واقع تنوع و پیچیدگی مبارزه و عرصه های آن و توده های غیر حزبی را از نظر دور می دارد و در تحلیل نهائی و در بهترین حالت و در صورت پیروزی فرمانروائی حزب را جانشین فرمانروائی طبقه کارگر می کند که مغایر اهداف فوری و نهائی این طبقه است.

دست می آید که خود این طبقه در چنین مبارزاتی پیشرو، ثابت قدم و سخت کوش باشد و آلترناتیوهای انقلابی، مبتنی بر آگاهی و قابل تحقق ارائه دهد و به پیش برد. اما رهبری زحمتکشان غیر پرولتری و به طور کلی توده های وسیع مردم تنها برای منزوی کردن سرمایه داران و زمینداران و در تحلیل نهائی برانداختن آنها نیست، بلکه این امر برای ساختن جامعه پس از سرنگونی سرمایه داری یعنی برای ساختمان سوسیالیسم نیز ضرورت دارد.

رفرمیسم کارگری از آنجا که به لحاظ نظری و عملی و سیاسی دنباله رو بورژوازی و خرده بورژوازی است، از آنجا که روند فروپاشی سرمایه داری در اثر تضادهای درونی آن و ضرورت برانداختن سرمایه داری از راه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر به ضد بورژوازی را قبول ندارد، ضرورت رهبری طبقه کارگر چه در مبارزه ویژه این طبقه (یعنی مبارزه کار و سرمایه) و چه رهبری مبارزه توده های مردم توسط طبقه کارگر به ضد ستم های گوناگون را نمی پذیرد و گاه برای توجیه این تنگ نظری بهانه استقلال مبارزات کارگری را به پیش می کشد درحالی که استقلال نظری، سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و ضرورت رهبری طبقه کارگر دو بالی هستند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای پیروز شدن به هر دوی آنها نیازمند است.

روشن است که رابطه طبقه کارگر با سرمایه داران و زمینداران رابطه ای مبتنی بر مبارزه و تضاد آشتی ناپذیر است، نه از همکاری طبقه کارگر با اینان و نه حتی از «رهبری» طبقه کارگر بر اینان تا هنگامی که نقش طبقه حاکم و مسلط دارند سخنی نمی تواند در میان باشد. اما جامعه سرمایه داری تنها از طبقه کارگر مزدی در یک سو و طبقات سرمایه دار و زمیندار در سوی دیگر تشکیل نمی شود. در این جامعه توده های کمابیش وسیع زحمتکشان غیر پرولتری نیز وجود دارند، یعنی لایه ها و گروه های مختلف مولدانی که کسی را استثمار نمی کنند، بلکه خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط سرمایه داران، زمینداران و دولت سرمایه داری استثمار می شوند و فقر و بی اعتمادی به آینده آنان را تهدید می کند. افزون بر این در معرض انواع فشارها و ستم ها و تبعیض های سیاسی و فرهنگی جامعه سرمایه داری و یا بازمانده های نظام های پیشین نیز قرار دارند و طبیعتاً به شیوه خود با این ستم ها و تبعیض ها مبارزه می کنند. دیدیم که طبقه کارگر نه تنها برای خواست های اقتصادی و اجتماعی، بلکه برای آزادی ها و حقوق سیاسی و مدنی و خدمات اجتماعی و فرهنگی نیز مبارزه می کند و در چنین مبارزه ای می تواند و باید رهبری مبارزات دموکراتیک، حق طلبانه و ترقی خواهانه توده های وسیع مردم را نیز در دست گیرد. این رهبری تنها هنگامی به

• رد نظری یا عملی خصلت بین المللی جنبش طبقه کارگر برای آزادی؛ برخی دیدگاه های رفرمیستی در باره «نظم جهانی» و رابطه بین جنگ و انقلاب

رفرمیسم کارگری خصلت بین المللی و جهانی جنبش طبقه کارگر برای آزادی را به عنوان یک اصل نمی پذیرد و اگر در تئوری هم (به خاطر ضعف یا عوام فریبی) با آن مخالفت نکند، در عمل آن را رد می کند. رد خصلت بین المللی و جهانی طبقه کارگر به چند شکل نمودار می شود:

- تقلیل هدف نهائی طبقه کارگر از محور استثمار و نظام طبقاتی در سطح جهانی به بهبود وضع کارگران و استقرار «عدالت اجتماعی» در سطح یک کشور یا یک ملت. از مفهوم کشدار و مبهم «عدالت اجتماعی» که بگذریم، توضیح نکته ای در باره رابطه بین مبارزات طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی یا جهانی بی فایده نیست. روشن است که مبارزه طبقه کارگر با روابط سرمایه داری و طبقه سرمایه دار که هر دو خصلت بین المللی و جهانی دارند و به طور کلی مبارزه برای محور استثمار و طبقات، مبارزه ای با خصلت بین المللی و جهانی است. اما این پیکار بین المللی از طریق یک رشته پیکارهایی که در چارچوب این یا آن کشور صورت می گیرند تحقق می یابد. مبارزه مشخصی که طبقه

کارگر هر کشور با آن روبروست در درجه اول مبارزه با سرمایه داران خودی و دولت آنها است. اما این مبارزه حتی در صورت پیروزی، که به معنی پیروزی نهائی نیست، پایان نمی پذیرد و تنها باید همچون تسخیر یک موضع و به دست آوردن یک پایگاه در پیکار عمومی با سرمایه داری و امپریالیسم بدان نگریسته شود. رفرمیست ها مبارزه طبقه کارگر را - که چنانکه دیدیم به مبارزه ای محدود و سر و دم بریده تبدیل کرده اند- با زندانی کردن در چارچوب ملی و کشوری باز هم محدود تر می سازند و خصلت انقلابی آن را محو می کنند. آنها با بورژوازی خودی به ضد طبقه کارگر دیگر کشورها و توه های مردم و ملت های زیر سلطه در جهان و در درون کشور خود همگام یا متحد می شوند. رفرمیست ها، به پیروی از بورژوازی، به بهانه حفظ «منافع ملی» مانع انجام وظایف بین المللی طبقه کارگر می شوند بدین سان شوینیسیم و ملی گرایی یکی از ویژگی های رفرمیسم کارگری است.

- قایل شدن به برتری طبقه کارگر یک کشور نسبت به کارگران کشورهای دیگر و اعتقاد به ضرورت تبعیت دیگران از سیاست آن طبقه کارگر خاص. یک جنبه دیگر رد خصلت بین المللی جنبش طبقه کارگر و خدشه دار کردن همبستگی و اتحاد کارگران کشورهای مختلف اعتقاد به برتری و یا سرکردگی طبقه کارگر

یک کشور معین است که ممکن است گام های بسیار بزرگی در راه آزادی خود و یاری به هم طبقه ای ها و یا توده های زیر ستم در سراسر جهان نیز برداشته باشد. این نوعی شووینیسیم در درون جنبش کارگری است و به استقلال جنبش طبقه کارگر که در بالا دیدیم و به روند خودآزادی این طبقه لطمه می زند. این روند همچنین ضرورت مسئولیت پذیری و اتکا به خود را که از شرایط پیروزی مبارزات کارگران و هر گونه مبارزه انقلابی است به زیر سؤال می برد و روش و روحیه دنباله روی و تبعیت را در کارگران دامن می زند. در ضمن نباید فراموش کرد کسانی که به تبعیت از یک «قطب» (حتی اگر قطب انقلابی فرض شود) خو گرفته باشند، در شرایط دیگر تقریباً به سادگی می توانند تبعیت از «قطب» دیگری را جانشین آن کنند. نظری به تحولات سیاسی اروپای شرقی در بیست سال اخیر درستی این ادعا را نشان می دهد.

- رد تشدید تضادهای میان کشورهای سرمایه داری و دسته بندی های امپریالیستی در سطح جهانی؛ انکار هژمونی طلبی همچون یک اصل سیاست بورژوازی و امپریالیسم. رفرمیست های کارگری، به ویژه رفرمیست های کارگری کشورهای سرمایه داری امپریالیستی، درست همان طور که از روند کاهش تضاد بین کار و سرمایه و همکاری طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران حرف

می زنند، تضادهای بین خود کشورها و بلوک بندی های امپریالیستی را نیز منکر می شوند و مدعی کاهش اختلافات و افزایش زمینه های همکاری و نزدیکی بین این دولت ها و بلوک ها و احتمالاً غلبه یک دسته بندی از راه رقابت مسالمت آمیز هستند. رفرمیست ها سلسله مراتب قدرت ها در جهان و نظم مبتنی بر این سلسله مراتب را که در واقع انعکاس تقسیم جهان بین دولت ها و بلوک بندی های امپریالیستی به تناسب قدرت و ثروت هر دولت یا بلوک است می پذیرند و آن را «طبیعی» می دانند. آنها مانند ایدئولوژی پردازان بورژوازی ادعا می کنند که با توسعه دموکراسی در سراسر جهان زمینه جنگ از میان می رود. نخست باید گفت که آنها از دموکراسی جز دموکراسی بورژوائی، که کم هزینه ترین و کارآ ترین شکل و قالب برای سلطه سیاسی بورژوازی است، چیز بیشتری نمی فهمند، دوم اینکه توجه ندارند یا به نفعشان نیست توجه کنند که دولت های بورژوا دموکراتیک کشورهای بزرگ سرمایه داری خود از پشتیبانان، پاسداران و در موارد زیادی از بنیان گذاران رژیم های استبدادی در سراسر جهان اند و در عرصه سیاست داخلی نیز تا آنجا می توانند دامنه آزادی های دموکراتیک کارگران و توده های مردم را محدود می کنند و سوم اینکه برخی از جنگ های بزرگ و بسیاری از «جنگ های نیابتی»

بین همین کشورهای بورژوا دموکرات رخ داده است و می دهد.

- قابل شدن به تقابل بین مبارزه انقلابی و حفظ

صلح در سطح ملی و بین المللی: رفرمیست ها به بهانه حفظ «صلح» با مبارزه انقلابی کارگران با نظام سرمایه داری و با مبارزات انقلابی توده ها به ضد ارتجاع های بومی و سلطه امپریالیستی مخالفت می ورزند. آنها با ترساندن توده ها از جنگ یا جنگ داخلی مانع تکامل و عمق یابی مبارزه طبقاتی می شوند. ادعای آنها در مورد تقابل بین مبارزه انقلابی و حفظ صلح، ناشی از پرده پوشی و مغلطه کاری آنها در مورد علل جنگ است. آنها گرایش ذاتی نظام سرمایه داری به استثمار هر چه شدیدتر کارگران و دیگر زحمتکشان، تمرکز هر چه بیشتر وسایل تولید و ثروت در دست عده ای معدود و سلطه طلبی سیاسی و نظامی گری و شووینیسیم را که زمینه های واقعی جنگ هستند پرده پوشی می کنند و در همان حال کارگران را از مبارزه انقلابی برحذر می دارند که مبادا جنگ شود! از سوی دیگر بسیاری از رفرمیست ها همه جنگ ها را یک کاسه می کنند و با صلح طلبی کاذب و جبنانه ای جنگ های انقلابی، آزادیبخش و حق طلبانه یعنی جنگ های عادلانه را در ردیف و در کنار جنگ های امپریالیستی، تجاوزگرانه و غارتگرانه یعنی جنگ های غیر عادلانه قرار می دهند و همه را به طور

یکسان «رد می کنند». آنها ضمن پرده پوشی علل واقعی جنگ این حقیقت را نیز پنهان یا رد می کنند که تنها انقلاب های کارگری پیروزمند قادر به ریشه کن کردن جنگ و استقرار صلح پایدار در جهانند.

برخی ویژگی رفرمیسم کارگری در ایران

طیف های مختلف رفرمیسم کارگری در ایران ویژگی های مختلفی را که در بالا برای رفرمیسم توضیح دادیم با خود دارند. حتی اگر برخی از این ویژگی ها در شرایط کنونی ایران جنبه عملی نداشته باشند رفرمیست ها به لحاظ نظری به آنها پای بندند. به طور مثال بالاتر توضیح دادیم که خط اصلی مبارزه رفرمیست ها مبارزه پارلمانی و تلاش برای به دست آوردن پست های دولتی مانند وزارت و غیره است تا از این راه به گمان خود اصلاحاتی برای کارگران انجام دهند. در سنت انقلابی مبارزات طبقاتی کارگران، شرکت در کابینه های بورژوائی چیزی جز شریک جرم بودن با بورژوازی نیست و شرکت در پارلمان بورژوائی تنها در شرایط ویژه ای برای افشای رژیم، تلاش برای جلوگیری از گذراندن یک رشته قوانین و تصمیمات (مثلا رأی منفی به جنگ و اعتبارات جنگی) و یا تبلیغ وسیع برنامه حزب انقلابی کارگران مجاز شمرده می شود. رفرمیست های کارگری ایران به رغم

این تجارب انقلابی طبقه کارگر و به رغم این واقعیت که در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی ایران اصولاً امکان این وجود ندارد که کارگری به مجلس یا کابینه راه یابد اعلام می کنند که «شرکت در دولت مذموم نیست!»

رفرمیسم کارگری ایران ریشه ها و نموهای عمیق تر و گسترده تری دارد و به اصطلاح «پخته تر» و در نتیجه برای جنبش کارگری خطرناک تر شده است. به خاطر طولانی نشدن این متن در اینجا به تاریخچه رفرمیسم کارگری در ایران نمی پردازیم و تنها به ذکر پاره ای از ویژگی های مهم آن در دوران حاکمیت رژیم اسلامی بسنده می کنیم.

دنباله روی از بورژوازی همان گونه که بالاتر گفتیم یکی از ویژگی های رفرمیسم کارگری به طور کلی نفی استقلال نظری و سیاسی طبقه کارگر و دنباله روی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی است. دنباله روی رفرمیست های ایرانی از بورژوازی ویژگی هائی دارد که برای درک آن نخست باید شناختی از بخش های مختلف بورژوازی ایران به دست آورد. بدین سان نخست نگاهی به طبقه سرمایه دار ایران و تحولات آن در چند دهه گذشته می اندازیم و سپس چگونگی تأثیر پذیری رفرمیسم کارگری از این تحولات را بررسی می کنیم.

اگر رفرمیسم کارگری اروپا و آمریکا دنباله رو بورژوازی صنعتی لیبرال-دموکرات یا جمهوری خواه و یا احزاب سوسیال دموکرات

(که آنها هم احزابی بورژوائی اند) بوده و هست، رفرمیسم کارگری ایرانی دنباله رو بورژوازی عقب مانده یا مرتجعی است که در طول بیش از صد سال که از ورود آن به مبارزه سیاسی می گذرد حتی نتوانسته یک حزب مستقل و کارآی بورژوائی به وجود آورد. بخش هائی از این بورژوازی که با گرایش های لیبرالی و ناسیونالیستی مشخص می شوند در رژیم پهلوی در صورت مساعد بودن شرایط در گروه ها و فراکسیون های پارلمانی یا احزاب موردی و زودگذری گرد می آمدند که دنباله رو این یا آن شخصیت اشرافی یا روحانی بودند و یا می کوشیدند در همان دستگاه دولتی و یا نهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی موجود به عنوان تکنوکرات یا بوروکرات های دست دوم و یا شخصیت مدنی و اجتماعی جایگاهی دست و پا کنند. آنها همچنین گوش به زنگ تغییراتی در سیاست جهانی (به ویژه آمریکا) و انعکاس آن در ایران بودند تا بتوانند سهمی از قدرت سیاسی را به دست آورند. در دهه های اخیر بخشی از این بورژوازی با "احزاب" و دسته های ملی و ملی-مذهبی، نقش جاده صاف کن به قدرت رسیدن خمینی و روحانیت پان اسلامیست را بازی کردند و در همان سال های نخست رژیم اسلامی از حکومت بیرون انداخته شدند.

بخش دیگر بورژوازی که اساساً از بورژوازی تجاری تشکیل می‌شد و از دیر باز از طریق هیأت‌های مذهبی، حسینیه‌ها و مدارس دینی، مؤسسات خیریه، اوقاف، سهم امام و غیره با روحانیت در تماس و تبادلی نزدیک بود و از لحاظ اینولوژیکی به پان‌اسلامیسم گرایش داشت همراه با روحانیت خواستار قدرت سیاسی با تکیه بر شبکه‌های مذهبی و صنفی بازاری زمینه‌های تجدید حیات پان‌اسلامیسم بر پایه اجتماعی وسیع‌تری را به وجود آوردند بدین معنی که علاوه بر پایگاه سنتی خود (که متشکل از بخشی از تجار بازار و دیگر بازاری‌ها، بخشی از روحانیت، برخی از متنفذان روستاها و گروه‌هایی از لومپن‌ها بود) توانستند عده نسبتاً زیادی از طلاب، دانشجویان و روشنفکران را نیز به خود جلب کنند و همچنین بخش‌هایی از تهی‌دستان شهر و روستا را با تبلیغات دینی و وعده و وعید و گاه کمک مالی به سیاهی لشکر خود مبدل سازند. در رژیم پهلوی بورژوازی لیبرال و ملی‌گرا (که اساساً بیانگر منافع بورژوازی صنعتی متوسط است) و بورژوازی تجاری پان‌اسلامیست تنها بخش‌های بورژوازی و حتی بخش غالب آن از نظر حجم و انباشت سرمایه را تشکیل نمی‌دادند. در آن زمان بورژوازی بوروکرات - نظامی قدرت اصلی را در دست داشت که دربار در رأس آن بود. در ایران طی هشتاد سال اخیر دست‌یابی به قدرت دولتی

یکی از شاهراه‌های انباشت و توسعه سرمایه و از این رو عرصه رقابت حاد بین گروه‌های مختلف سرمایه‌دار و جاه‌طلبان سیاسی و اقتصادی بوده است. خاندان پهلوی و وابستگان شاه و مقامات ارشد نظامی و کشوری رژیم (که بسیاری از آنها در روند اصلاحات محمد رضا شاه و برخی پیش از آن به سرمایه‌دار تبدیل شده بودند) و افزون بر آن کنترل درآمد نفت و دیگر درآمدهای دولتی را در دست داشتند ستون اصلی این بورژوازی بوروکراتیک - نظامی بودند. اینان همراه با لایه بالائی بورژوازی خصوصی که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ رشد زیادی کرده بود بورژوازی بزرگ ایران را تشکیل می‌دادند. این بورژوازی بزرگ (بورژوازی بوروکرات - نظامی و لایه‌های بالائی بورژوازی بزرگ خصوصی)، پایگاه اصلی اجتماعی رژیم محمد رضا پهلوی، نفع بر اصلی استبداد خونین او و تکیه‌گاه اصلی نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم بر ایران بود. بدین سان طبیعی بود که رژیم شاه و بورژوازی بزرگ (خواه بورژوازی بوروکرات - نظامی و خواه بخش خصوصی بزرگ متحد آن) آماج اصلی مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ باشند. اما کارگران سیاست و سازمان مستقل خود را نداشتند. بدین سان در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بورژوازی متوسط ایران، به ویژه سرمایه‌داران تجاری و

صنعتی ای که در رژیم گذشته از قدرت سیاسی محروم بودند و آن بخش از روحانیت که به تصرف قدرت سیاسی می اندیشید، زیر رهبری خمینی و احزاب و گروه های بورژوازی مذهبی و ناسیونالیست با اتکا بر توهم توده ها و اکثر سازمان های سیاسی، در شرایط فقدان حزب کمونیست و سیاست مستقل کارگری و نبودن رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی، به قدرت رسیدند.

حاکمان جدید با نشستن بر اریکه قدرت بر بخش مهمی از سرمایه های بورژوازی بزرگ بوروکراتیک که رژیم شاه نماینده اش بود، بر اقتصاد دولتی به ویژه صنعت نفت و دیگر صنایع بزرگ، بانک های دولتی و خصوصی و شرکت های بیمه و زمین های وسیع متعلق به سردمداران رژیم سابق و وابستگان آنها، زمین ها و منابع طبیعی متعلق به دولت و بر دارائی های عظیم متعلق به نهادهای مذهبی (مانند سرمایه ها، املاک و مستغلات متعلق به آستان قدس رضوی) و دارائی های وقفی و غیره دست یافتند. طی یکی دو سال نخست پس از کسب قدرت، نمایندگان بورژوازی صنعتی متوسط که گرایش های ناسیونالیستی و لیبرالی داشتند از قدرت بیرون انداخته شدند. روحانیت و بورژوازی تجاری ای که به قدرت دست یافته بودند به همراه دستگاه نظامی و امنیتی ای که به وجود آوردند - دستگاهی که در جریان جنگ ایران و عراق توسعه و تکامل

یافت - و بخشی از بوروکراسی غیر نظامی و نظامی میراث رژیم گذشته، اولیگارشی (حکومت مشتی متنفذ) جدیدی تشکیل دادند. بدین سان طی سه دهه گذشته بلوکی مرکب از بورژوازی بوروکراتیک جدید (مقامات روحانی صاحب قدرت و وابستگان آنها، فرماندهان و کادرهای بالای سپاه پاسداران، ارتش، نیروهای امنیتی و انتظامی و مدیران و کادرهای تکنوکرات «مکتبی» مؤسسات اقتصادی دولتی)، و بورژوازی تجاری که اینک در دستگاه های اقتصادی و تصمیم گیری دولتی و خصوصی (مانند اتاق های بازرگانی و صنایع و معادن، اتاق های اصناف و غیره) نفوذ فراوانی به دست آورده بود و بخش هایی از روحانیت را به طور سنتی با خود داشت، شکل گرفت.

در بیرون و در کنار این بلوک اقتصادی و سیاسی حاکم (بورژوازی بوروکراتیک و بورژوازی تجاری بزرگ)، شاهد رشد بخش خصوصی ای هستیم که در قدرت سیاسی شریک نیست. این بخش به ویژه در سال های پس از پایان جنگ ایران و عراق به دلیل نیازهای شدیدی که به سرمایه گذاری و فعالیت در زمینه های خانه سازی، راه سازی، سدسازی، حمل و نقل و انبارداری، صنایع و تأسیسات و ساختمان های نظامی، ایجاد شبکه های انتقال و توزیع نفت و گاز، شبکه ها و تأسیسات مخابراتی، ارتباطات و برق، معادن،

تأسیسات و ناوگان دریائی و هوائی، صنایع دارو سازی، صنایع غذایی و بسته بندی، کشاورزی و غیره وجود داشت رشد و تکامل یافت و در اقتصاد ایران نقشی مهم، هرچند نه همچون بازیگر اصلی، به دست آورد.

این بخش از بورژوازی که می توان آن را بورژوازی لیبرال نامید مدافع آزادی کسب و کار، بازار آزاد و «مقررات زدائی» (به ویژه در مسائل مربوط به استخدام، مزد حداقل، بیمه بیکاری، اخراج کارگر و غیره)، آزادی قیمت ها، کاهش حجم و هزینه دولت، بهبود کارائی نظام اداری، کاهش یا «هدفمند کردن» یارانه ها، صرفه جوئی در مصرف درآمد نفت، عدم استفاده از آن در بودجه جاری کشور، ذخیره بخشی از آن و سرازیر کردن بخش عمده آن به طرف بخش خصوصی است. بورژوازی لیبرال به رغم طرفداری از بازار آزاد هر جا که منافعش اقتضا کند خواهان دخالت و کمک های دولتی، سیاست حمایتی و «پشتیبانی از اقتصاد ملی» است. از نظر سیاست خارجی گرایش او به «تنش زدائی»، نزدیکی به آمریکا و اتحادیه اروپا و تلاش برای پیوستن به سازمان جهانی تجارت است. او همچنین خواستار گسترش امکانات «زیرساختی» بیشتر (راه ها، تأسیسات بندری، فرودگاه ها، انبارها و سردخانه ها، شبکه های حمل و نقل و ارتباطات، برق و آب، آموزش فنی و سازمانی، بهداشت و غیره تا آنجا که برای

سود آوری سرمایه و استثمار بیشتر از نیروی کار لازم است) و برقراری شرایط سیاسی، حقوقی و فرهنگی مناسب تر برای سرمایه گذاری خارجی است. بورژوازی لیبرال تکامل و توسعه «کشور» - یعنی تکامل و توسعه خود و بورژوازی به طور کلی - را در «ادغام در اقتصاد جهانی» به عبارت دیگر در شرکت کامل در تقسیم کار بین المللی امپریالیستی و بهره برداری از «مزیت های نسبی یا رقابتی» - به طوری که در این تقسیم کار تعریف و تعیین می شود - می بیند و در این چارچوب به دنبال جایگاهی برای خود است. یکی از این «مزیت های نسبی» سرمایه داری ایران و از جمله بخش لیبرال آن، نیروی کار ارزان و کارگر بی تشکل، بی حقوق و بی تأمین است که شرایط کارفرما را به آسانی بپذیرد و دم بر نیآورد. مزیت نسبی دیگر موقعیت ایران همچون کشور تولید کننده انرژی با هزینه تمام شده پائین است.

شیوه برخورد رفرمیسم کارگری (یعنی احزاب و سازمان هائی که بیانگر این رفرمیسم بودند و نیز برخی از فعالان در سندیکاها و یا شوراهائی که در سال های نخست پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تشکیل شده بود) در روند روی کار آمدن این رژیم و نیز در سال های بعد حمایت آشکار یا ضمنی از این یا آن جناح رژیم (و گاه هر دو) بود. جالب این است که حتی امروز برخی از اینان از

دنباله روی رفرمیست های کارگری از بورژوازی، به ویژه جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان به صورت های زیر نمودار می شود:

- رفرمیست های کارگری ایران مانند جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان همواره چشم به «بالائی ها» دوخته اند و به توده های کارگر اعتماد و به نیرو و خلاقیت آنها باور ندارند.

- رفرمیست های کارگری ایران مانند جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان تکیه اصلی را در سیاست خود روی تضاد و شکاف درون جناح های حاکم می گذارند با این امید که «تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان!»
- در زمینه اقتصادی خواستی فراتر از «حمایت از تولید ملی»، «جلوگیری از واردات بی رویه»، «مبارزه با رانت خواری»، اجرای قانون کار جمهوری اسلامی و دیگر گفتمان های بورژوائی مطرح نمی کنند.

- در مسأله مزد غالباً خواست «افزایش مزد به تناسب تورم» را که در ماده ۴۱ قانون کار رژیم آمده تکرار می کنند در حالی که این خواست در بهترین حالت حفظ وضع موجود است، وضعی که در آن مزد اکثریت قریب به اتفاق کارگران زیر خط فقر است.

- در زمینه شکل های کارگری تکیه آنها فقط بر شکل قانونی و علنی و در توافق با اصل سه

سیاست حمایت از خمینی توسط برخی احزاب مانند حزب توده و فدائیان کثرت حمایت می کنند. اگر در آن زمان مسأله حمایت از «مواضع ضد امپریالیستی امام» را مطرح می کردند، امروز می گویند که آن سیاست نزدیک شدن به حکومت، سیاستی «زیرکانه» برای جلوگیری از یا به عقب انداختن سرکوب وسیع بوده است!

پس از تصفیه های درون حکومت و سرکوب و کشتار وسیع نیروهای انقلابی و مخالف، رفرمیست ها به تدریج به جانب جریانات بورژوائی رانده شده از حکومت رفتند. دیگر کمتر رفرمیستی صریحاً از خمینی حمایت می کرد. اما این مانع از آن نشد که بخش های مهمی از اصلاح طلبان کارگری (چه آنهایی که در سازمان های سیاسی بودند و چه برخی فعالان سندیکائی با نفوذ) در دوم خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن به زیر پرچم اصلاح طلبان حکومتی که خود را خط امامی های اصیل می نامیدند بروند یا در انتخابات سال ۱۳۸۸ از موسوی که دوران خمینی را «دوران نور» می نامید و خواستار «اجرای بی تنازل» قانون اساسی ارتجاعی رژیم بود حمایت کنند. اصلاح طلبان حکومتی نیز که به دنبال نیرو بودند و هستند کوشیدند با ایجاد پیوند و ارتباط با برخی از فعالان کارگری آنها را به زیر «چتر» خود درآورند. این وضعیت همچنان ادامه دارد.

فکر می کنم برای مقاله حاضر نیز مناسب باشد:

«طبقه کارگر هیچ نفعی در دنباله روی از هیچ جریان بورژوائی، خرده بورژوائی و غیره ندارد. یگانه راه پیشرفت سیاسی و اجتماعی این طبقه، یگانه راهی که می تواند به رهائی سیاسی و اقتصادی این طبقه منجر شود، خط مشی مستقل سیاسی این طبقه و مبارزه طبقاتی ای است که سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار دموکراسی شورائی و حرکت به سمت سوسیالیسم را در برنامه خود قرار دهد. تمام مبارزات اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی طبقه کارگر هنگامی می توانند به ثمر برسند و نتایج پایدار داشته باشند که در این راستا صورت گیرند.

طبقه کارگر نیازمند اعتماد به خود و تکیه بر نیروی خود است و متحدان طبقه کارگر در این مبارزه توده های زحمتکش اند و نه استثمارگران و نه سیاست پیشگانی که تا دیروز شریک جرم جنایات جمهوری اسلامی بودند.

اعتماد طبقه کارگر به خود و همکاری و همیاری او با دیگر استثمارشدگان و توده های زیر ستم باید همراه با بی اعتمادی به اپوزیسیون های بورژوائی و افشای بی امان آنها همراه باشد، ضمن آنکه حمله اصلی مبارزات سیاسی باید به ضد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی رهبری گردد.

جانبه گرائی (یعنی مذاکره و همکاری نمایندگان کارگران، کارفرمایان و دولت) و مقوله نامه های دفتر بین المللی کار (ILO) است. چنین سازمان هائی مصداق سندیکای راست از لحاظ سیاسی «بی طرف» است که بالاتر توضیح داده شد.

- به بهانه های مختلف با کار انقلابی مخفی و سازمان های مربوط به آن مخالفت می ورزند.

- در زمینه سیاسی اصلاح طلبان کارگری مانند اصلاح طلبان حکومتی مخالف سرسخت انقلاب تغییر انقلابی جامعه در زمینه سیاست و اقتصاد اند.

- آنها درست مانند بورژوازی اپوزیسیون هرچند با دخالت سپاه پاسداران و دیگر نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی در اقتصاد و سیاست مخالفت می ورزند اما با سیاست نظامی گری رژیم مخالفتی نمی کنند.

- درست مانند اپوزیسیون های بورژوائی با شوینیسیم کنار می آیند و لطمات آن را بر جنبش کارگری نمی بینند.

....

من مقاله « تلاش اصلاح طلبان حکومتی برای رخنه در جنبش کارگری و نقش دلالت بورژوازی در درون نیروهای به اصطلاح چپ و دموکرات » را که در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ نوشته شده با نتیجه گیری زیر پایان دادم که

طبقه کارگر همچنین باید کارگزاران و دلالتان بورژوازی را که در لباس «دموکرات»، «چپ» یا «فعال کارگری» می‌کوشند کارگران را به دنباله رو بورژوازی تبدیل کنند بشناسد و افشا کند.»

در سفره خانوارهای توده مردم و سبب کالاهای ضروری چه بر جا مانده است؟

شیده رخ فروز

روند سیر صعودی قیمت کالاهای ضروری در سفره خانوارها همچنان اوج می‌گیرد، و هرگونه وعده مسئولان دولتی مبنی بر کنترل قیمت و بازار، جلوگیری از افزایش مجدد قیمت‌ها و امید به بهبود اوضاع اقتصادی، به شعاری رنگ و رو باخته تبدیل شده است. تهیه یک وعده غذا برای اکثریت زحمتکش و بی چیز جامعه دیگر تبدیل به معضل گردیده و ابعاد سفره این خانوارها روز به روز کوچکتر و مواد ضروری از آن محو می‌شود. افزایش قیمت شیر و لبنیات در روزهای اخیر، هشدار جدی مبنی بر حذف لبنیات از سبد مصرفی مردم است: "قدرت خرید مردم در مورد شیر و لبنیات کاهش یافته است و به دلیل اینکه ذاتاً مردم ایران مصرف بالایی در لبنیات ندارند، به راحتی آن را از سبد مصرفی خود کنار می‌گذارند. این در شرایطی است که بررسی‌ها نشانگر این است که سرانه مصرف لبنیات در ایران به شدت نسبت به سایر

کشورها پایین است و حال هم که قیمت افزایش یافته است، زنگ خطری برای عدم مصرف شیر به صدا درآمده است." (۹۲/۴/۲۴ - کار و کارگر) اینکه مردم به راحتی شیر و لبنیات را کنار گذاشته‌اند، ربطی به ذات مردم ندارد، بلکه باید به این نکته توجه نمود که طبق آمار اعلام شده از سوی فعالان صنعت لبنیات، قیمت شیر در طول دو سه سال اخیر ۲۰۰٪ افزایش یافته و این امر به کاهش مصرف سرانه شیر در کشور منجر شده است، امری که در سایر کشورها سابقه ندارد. این محو شدن تدریجی مواد غذایی ضروری از سفره‌ها که جای خود را به مصرف اقلام بی کیفیت و غیر مغذی (یا به عبارت دیگر شکم پر کن) می‌دهد، در همین حد نازل نیز برای بخش وسیعی از مردم که فاقد درآمد مستمر، فاقد درآمد (خیل عظیم بیکاران) و یا با حداقل دستمزد دست به گریبانند به صورت یک آرزو جلوه می‌نماید. نگاهی به قیمت اقلام خوراکی ضروری که بانک مرکزی برای هفته منتهی به ۱۴ تیرماه داده است، ابعاد این مسئله را روشن تر می‌سازد: "قیمت هر بسته نیم کیلویی چای خارجی در این هفته نسبت به دوره مشابه سال قبل حداقل به ۱۵ هزار تومان رسیده است که یک رشد ۱۰۰ درصدی را نشان می‌دهد. شکر حدود ۴۰٪ و قند هم ۴۱٪ افزایش داشته‌اند. قیمت نان هرچند گفته شده است که ثابت بوده اما گزارش ماهانه اقتصادی این بانک نشان می‌

دهد که در اردیبهشت ماه امسال نسبت به پارسال حدود ۵۹٪ رشد داشته است. ... قیمت پنیر پاستوریزه - بسته ۴۵۰ گرمی آن - ۵۲٪ و غیر پاستوریزه کیلویی ۳۳٪ نسبت به پارسال افزایش داشته است. کره ... این قلم هم رشدی حدود ۱۰۰٪ داشته است... قیمت هر شانه تخم مرغ هم نسبت به هفته منتهی ۱۴ تیرماه سال ۹۱ حدود ۶۰٪ افزایش پیدا کرده است." (اعتماد-۹۲/۴/۱۸) بخوبی واضح است که این افزایش قیمت ها که با حداقل رشد قیمت ۳۳٪ شروع و به ۱۰۰٪ منتهی می شود، سفره صبحانه خانوارها را به شدت دچار معضل یاد شده در بالا خواهد ساخت. با توجه به اینکه کارشناسان صبحانه را مهم ترین وعده غذایی در حفظ سلامت و رشد ارزیابی می نمایند، تبعات محو این اقلام ضروری از سفره ها، زمینه تشدید انواع بیماری ها و از دست دادن تعادل روانی افراد (بویژه افت قند خون و تأثیر سوء بر رشد کودکان) را فراهم می سازد. نهایتاً تهیه نان و چای بعنوان صبحانه نیز کاری شاق بر دوش سرپرستان خانوار به حساب می آید!

در سفره ناهار برخلاف گذشته آبگوشت غذای ویژه ثروتمندان جامعه است. قبلاً مسئولان رژیم معترف بودند که "گوشت یک کالای لوکس" است و اکنون باید اذعان کنند که کارگران و بی چیزان بروند شلغم بخورند! "هر کیلو گوشت گوسفند حدود ۳۰ هزار تومان است

که نسبت به پارسال ۴۰٪ رشد داشته، خود هر کیلو ۶۲۰۰ تومان که نسبت به پارسال ۵۹٪ افزایش قیمت دارد... رشد قیمت لوبیا سفید نسبت به پارسال ۱۲۲٪ است. هر کیلو لوبیا سفید ۹۰۰۰ تومان است... سیب زمینی با ۲۱۷٪ رشد... کیلویی ۲۳۰۰ تومان را ثبت کرده است. گوجه فرنگی هم رشد ۱۰۰٪ دارد و هر کیلو گوجه فرنگی به ۲۰۰۰ تومان رسیده... قیمت هر کیلو برنج داخله درجه یک ۷۲۰۰ تومان است که نسبت به پارسال ۶۱٪ رشد داشته و درجه دو آن ۵۶۰۰ تومان که ۷۹٪ رشد داشته. ... قیمت هر لیتر روغن نباتی مایع به ۴۶۰۰ تومان رسیده که نسبت به پارسال ۶۵٪ رشد دارد و روغن نباتی جامد - حلب ۵ کیلویی - ۲۲ هزار تومان که ۴۷٪ رشد داشته است." (همانجا) این هم از افزایش سرسام آور ضروری ترین اقلام که باید سفره ناهار و شام خانوارها را با آن ها تهیه نمود (حداقل ها در نظر گرفته شده و دیگر مواد مانند میوه، دسر، انواع سالاد و سبزیجات به کنار). حال کارشناسان رژیم و اعضای مزدور شورای عالی کار که بیشرمانه به تعیین دستمزدهای حداقلی دست می زنند و مدعی اند که به نرخ تورم و سبب هزینه خانوار توجه کافی داشته اند، پول لازم برای یک وعده صبحانه، ناهار و شام یک خانوار را تعیین نموده و جمع یک ماهه آن را اعلام نمایند! "... به دنبال افزایش یکباره قیمت ها در یک سال

اخیر به ویژه در بخش کالاهای پرمصرف و اساسی مورد نیاز خانوار کارگری، قدرت خرید مشمولان قانون کار به شدت افت کرده است و بر همین اساس، مقامات کارگری می گویند دستمزد ماهانه کارگران به ویژه در بخش حداقل دستمزد ۴۸۷ هزار تومانی تنها تا چند روز اول ماه قادر به تأمین نیازهای مالی خانوار کارگری خواهد بود. ... کارشناسان بازار کار کشور می گویند طی سال های اخیر کارگران می توانستند با حداقل دستمزدهای دریافتی تا ۱۰ روز از ماه را سپری کنند. ... دلالی در بازار، دستفروشی، اشتغال ساعتی و مواردی از این دست راهکارهایی است که کارگران برای تأمین معیشت خانوار خود دنبال می کنند." (آفتاب-۹۲/۴/۱۹) بر اساس آخرین گزارش مرکز آمار، تورم گروه خوراکی در دوازده ماه منتهی به خرداد ۹۲ به ۵۰/۶ درصد رسیده است. شاخص گروه اصلی خوراکی ها نیز در این ماه به عدد ۱۹۹/۳ رسید که نسبت به ماه قبل ۳ درصد افزایش و همین طور نسبت به ماه مشابه در سال گذشته رشدی ۵۹/۶ درصدی را نشان می دهد. (۹۲/۴/۲۰) بالا رفتن روزانه این درصدها (چه در بخش اقلام خوراکی، چه در بخش هزینه کمرشکن مسکن و اجاره و بهداشت و درمان) کار را به جایی کشانده که باید گفت با این دستمزدهای حداقل، کارگران دیگر یک روز را نمی توانند آسوده سپری سازند، و راهکارهای کمک به تأمین

معاش با وضعیت رکود فعلی اقتصاد ورشکسته، دیرپا خواهد بود. این وضعیت به اقلیت حاکم بر جامعه که شاهرگ حیاتی کشور و اهرم های قدرت را در چنگال خونین خود دارند، کوچکترین گزند نمی رساند. کارگران و بی چیزان و خانوارهای آنان هستند که در چرخه این گرداب فقر، فلاکت و تباهی روز به روز فروتر رفته و غرق می گردند. تنها این خیل عظیم فرودست قادر است که خود و تمامی جامعه را نجات بخشد. کوچکترین امیدی به ساحل نشینان غرق در رفاه، امنیت و آسایش از هر قماش، رویایی بیش نیست. دروغین بودن اصلاحات، تغییر یا هر نام دیگری که برای عوام فریبی به عمل دولت جدید با این ساختار و سازمان رژیم بدهند دیری نخواهد گذشت که بر توده های مردم آشکار خواهد شد و رژیم اسلامی را به مخصه جدیدی خواهد انداخت.

مصاحبه تلویزیونی احمدی نژاد و

آخرین حرف های خامنه ای با دولت دهم

آرش جاوید

احمدی نژاد که روزهای آخر ریاست جمهوری خود را سپری می کند، این روزها به شکل سریالی در تلویزیون دولتی ظاهر شده و از عملکرد دولت نهم و دهم و برنامه های دولت خود دفاع می کند. این نوع برخورد از سوی

رئیس یک دولت و دادن امتیاز از جانب "صدا و سیما" و اختصاص وقت بیش از یک ساعت آنهم بعد از خبر ساعت ۲۱ (که قرار است در ۵ نوبت اجرا شود) از بدعت گذاریهایی است که سران رژیم از خود نشان می دهند. صدا و سیما، به سرپرستی ضرغامی، در این بدعت گذاری چه هدفی را دنبال می کند؟

در نگاه اول بیندگانی که نظاره گر این نمایش تلویزیونی هستند با سؤال ها و جواب هایی روبرو می شوند که با مهارت خاصی از طرف مجری معروف مناظره ها و مصاحبه های ویژه حکومتی (حیدری) اجرا می گردد. تفهیم تهوع آور "رسانه ملی" آزاد و دموکرات اولین هدفی است که از این نمایش مضحک انتظار می رود. احمدی نژاد به شکلی عوام فریبانه از همه عملکردها و سیاست های دو دوره ریاست جمهوری اش دفاع می نماید و حیدری نیز با طرح سؤال ها و یا جمله های تکمیلی بحث را به روند مورد نظر خود و ضرغامی هدایت می کند. احمدی نژاد و حیدری بازیگر نمایش مضحکی هستند که پیش از این مورد "لعن و نفرین" همه حواریون ولایت فقیه قرار گرفته بود. پیش از این از خصوصی ترین رفتارهای احمدی نژاد تا سیاست های کلان دولت او با زشت ترین کلمات انتقاد می شد. پیش از این همه تراوشات فکری وی ملغمه هایی شمرده می شد که فقط می توانست از "مغز معیوب او و اطرافیان تراوش" کند. پیش از این از احمدی

نژاد و جریان فکری او و همچنین باند سیاسی اش به عنوان "جریان انحرافی" نام برده می شد که حتی اگر "اصول و فروع دین" را هم "امر به معروف" می کرد چیزی جز تبلیغ شرک نبود. احمدی نژاد فکر و نظر خود را بویژه پس از بر مسند ریاست جمهوری قرار گرفتن مادیت بخشید و هشت سال از تاریخ جمهوری اسلامی را چنین رقم زد: تقلب، دروغ، رانت خواری، هرج و مرج، تبعیض، افزایش تورم و بحران اقتصادی و از این قبیل امور میراث های برجسته ای اند که او طی این سال ها آنها را پیش برد و خامنه ای به عنوان ولی فقیه با تأییدهای خود او را با هر "انحراف" و هر "سرکشی" به سرنوشت مردم حاکم نمود و برای حمایت از این فرد "منحرف"، که البته در دوره دوم ریاست جمهوری اش برای مدتی مورد غضب قرار گرفته بود، از هیچ کوششی دریغ نکرد. کشتار و سرکوب وحشیانه جنبش اعتراضی مردم در سال ۸۸ جنایت عریانی بود که همه ارگانهای سرکوب رژیم به دفاع از سیاست های جمهوری اسلامی و تأیید احمدی نژاد صورت دادند. کارگران و توده های زحمتکش و انقلابیان کمونیست از همان ابتدا به روند انتخابات ریاست جمهوری اعتراض داشتند و در جنبش و حرکت خیابانی خود سیاست کلی رژیم را به چالش گرفتند و مورد نقد قرار دادند. اما خامنه ای به رغم همه تقلب ها و

دروغ‌ها و سرکوب و کشتارها، احمدی نژاد را با بیان اینکه "نظری وی را به نظر خود نزدیک تر" دانست مورد تأیید قرار داد.

گرچه بیش‌تر سردمداران رژیم بر کسی پوشیده نیست و گرچه ملاهای مرتجع حکومتی، نظر و دیدگاه ولی امر را "حکم خدا" می‌دانند که "حجت" را بر مردم تمام کرده است اما روند اتفاقات پس از سال ۸۸ خلاف این را ثابت کرد. واقعیات این امر را روشن ساخت که اتفاقاً فهم و آگاهی ولی فقیه در حیطه منافع حکومتی اوست و این منافع چیزی جز سرکوب و کشتار و استثمار کارگران و زحمتکشان نیست. به همین دلیل بود که خامنه‌ای برای حفظ موقعیت جمهوری اسلامی و مصونیت رژیم از جنبش انقلابی مردم، هم به دفاع تمام‌قد از احمدی نژاد پرداخت و هم از "اندک آبروی" نداشته خود مایه‌گذار. این همان موضوعی است که "صدا و سیما" باید پیش از به پایان رسیدن عمر دولت احمدی نژاد ذهن مردم را از بی‌تدبیری و شتاب زدگی رهبر جمهوری اسلامی در تأکید به درستی سیاست و نظر او و حمایت از احمدی نژاد پاک نماید. خامنه‌ای در سال ۸۸ برای آنکه رقبای حکومتی خود را از صحنه خارج نماید و همچنین حرکت اعتراضی مردم را سرکوب کند، مجبور به دفاع از احمدی نژاد گردید. فرزند خواندگی احمدی نژاد در سال ۸۸ و ناخلف درآمدن و منحرف خواندن او در سالهای

آخر عمر ریاست جمهوری اش، از رسوایی خامنه‌ای پرده برداشت.

اکنون همان "رسانه ملی و آزاد"ی که زمانی خود پرچم دار "منحرف" جلوه دادن ریاست جمهوری محبوب ولی فقیه بود، وظیفه ماله کشیدن بر افتضاحات سیاسی او را برعهده دارد. احمدی نژاد نیز سرمست از این امتیازگیری مأمور به دفاع از سیاست‌های ۸ ساله خود و تأیید نظر و دیدگاه خود می‌گردد. زیرا اثبات مثبت بودن کارنامه سیاسی و اقتصادی وی به معنی سرپوش نهادن بر سیاست خامنه‌ای در دفاع از احمدی نژاد است. آری در واپسین روزهای دولت دهم تلویزیون رژیم و رئیس‌جمهور دوباره در یک جبهه قرار گرفته‌اند تا خامنه‌ای آبروبخته را تظہیر نمایند. خود خامنه‌ای هم در برخورد به بیلان کار دولت دهم می‌گوید:

«آنچه که من امروز باید به دوستان عرض کنم، در درجه‌ی اول خدا قوتی است؛ ان‌شاءالله که خسته نباشید. هشت سال کار کردید، تلاش کردید، کارهای خوبی انجام گرفت، تحمل زحمات کار شبانه‌روزی را شماها نشان دادید؛ یعنی دیده شد، احساس شد، همه فهمیدند که رئیس‌جمهور محترم و همکارانشان در دولت حجم کارشان بسیار بالا و پرشتاب نسبت به همه‌ی دوره‌های دیگر بود و هست؛ این نقطه‌ی برجسته‌ای است که نباید این را نادیده گرفت.

همه‌ی کسانی که می‌خواهند درباره‌ی دولتها، درباره‌ی کابینه‌ها، درباره‌ی رؤسای جمهور قضاوت کنند - چه پیش‌خودشان، چه در منظر عموم - و نظری بدهند، خوب است به این نکته هم توجه کنند: حجم کار بالا و تلاش خستگی‌ناپذیر و اعراض از آسایشها و آسودگی‌ها و امتیازاتی که معمولاً مسئولان کشورها در دنیا دارند؛ استراحت میکنند، تفریح می‌روند، امتیاز می‌گیرند؛ اینها را نخواستن، ندیدن، طلب نکردن، امتیاز بزرگی است که این دولت بحمدالله از این امتیاز برخوردار بود. يك نکته‌ی دیگر هم که در مورد این دولت در طول این هشت سال مورد نظر بود و بارها هم به آن اشاره کردم، این است که این دولت بحمدالله توانست شعارهای انقلاب را سر دست بگیرد و به آنها افتخار کند و آنها را در جامعه مطرح کند ... این دولت این شعارها را مطرح کرد، برجسته کرد، سر دست گرفت، به آنها افتخار کرد؛ در مجامع جهانی، احساس شرم از انگیزه‌های انقلابی و از اهداف انقلابی و از شیوه‌های انقلابی نکرد؛ این خیلی کار بزرگی بود. آنچه که برای خدا کردید، خدای متعال آنها را در نامه‌ی عمل شما ثبت کرده و کرام‌الکاتبین آنها را نگه داشته‌اند و بلاشک به درد شما خواهد خورد. آنچه را که شما عمل کردید، چه حالا بنده و امثال بنده ببینیم، بدانیم و تشکر کنیم، چه نبینیم، ندانیم و تشکر نکنیم، «ان الله شاکر علیم»؛ خدا، هم میداند - علیم است - هم

سپاسگزار است. امیدواریم انشاءالله خدای متعال به شماها توفیق دهد. کاری که باید بر آن همت بگمارید، این است که رشته‌ی خدمت را رها نکنید. همه‌ی تلاشها منحصر نیست در فلان وزارتخانه یا فلان مسئولیت در دولت؛ نه، صحنه‌ی کشور صحنه‌ی تلاش است، صحنه‌ی کار است، صحنه‌ی فعالیت است؛ و این کار، دو جور میتواند انجام بگیرد: متوجه اهداف انقلابی، و غیرمتوجه به اهداف انقلابی. شما چه در دولت آینده و در دولتهای آینده حضور داشته باشید، چه نداشته باشید، کاری که انجام میدهید و مسئولیتی که برعهده میگیرید - که طبعاً امثال شماها، مدیران شایسته و کارآمد، در هر بخشی از بخشها خالی از مسئولیت نمی‌مانند - سعی کنید آن را با توجه به اهداف انقلاب و با رویکرد هدفهای انقلاب انشاءالله انجام دهید. خدای متعال شماها را مأجور خواهد داشت، ما هم در حد خودمان و به قدر خودمان تشکر میکنیم.»

جالب توجه است که بعد از این سخنان خامنه‌ای، مجلس شورای اسلامی اوضاع کنونی کشور را ناشی از سوء مدیریت دولت دهم دانسته است.

چرا خامنه‌ای در پایان کار دولت دهم این گونه سخن می‌گوید: علاوه بر جنبه تشریفاتی این موضوع، که در پایان کار دولت های پیشین هم صورت گرفت و ماله کشیدن به اقتضاحات و

مجلس شهروندان درجه یک

به دنبال امتیازات «مادام العمر»

شیده رخ فروز

تکیه بر اهرم های قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای اقلیتی که با تصمیم گیری و عملکرد در جهت محکم تر نمودن این پایه ها به سود خویش، سرنوشت و حیات اکثریت میلیونی جامعه را در چنگ گرفته، امری با اهمیت برای طبقه حاکم و جناح های درونی آن به شمار می رود. یکی از نهادهای قدرت، مجلس رژیم است که هر ۴ سال یکبار تکیه بر کرسی های آن، دور جدیدی از بازی قدرت باندهای وابسته است که حتی ارزش هزینه کردن میلیاردی برای دسترسی به آن، رقم ناچیزی به شمار می رود. انواع فریبکاری و ترفندهای تبلیغاتی از خدمتگذاری به مردم و از منافع ملت حمایت کردن گرفته تا نگرفتن حقوق از مجلس و فی سبیل الله کار کردن نمایندگان، همچون منتهی بر سر توده ها به کار گرفته می شود تا حضرات بر مسند گرم و راحت مجلس چرت بزنند. در روزهای پایانی مجلس هشتم نمایندگان رژیم با وقاحت خواهان دریافت "حقوق مادام العمر" بعد از پایان کار ۴ ساله شان تا باقی عمر شدند، اما این آش آنقدر شور بود که طرح آن پس گرفته شد. آنان که با تصمیم و تصویب قوانین، زندگی در فقر و

جنایات رژیم در عمر دولت های احمدی نژاد، او می خواهد حداقل سه نکته را به پیش برد: نخست اینکه به یابوی جفتک انداز "جریان انحرافی" اطمینان دهد که اگر به خر باربر مطیع در آینده تبدیل شود به خاطر اختلافات گذشته مورد تحاجم قرار نخواهد گرفت و بدین ترتیب در صدد آرام کردن فضای سیاسی کشور در نزد حکومت کنندگان است. دوم اینکه می خواهد به جریان خودی "اصولگرا" تفهیم کند که اگر "جریان انحرافی" دوباره جفتک اندازی نکند آن را مرده بداند و گوش به زنگ اختلافات آینده طبقه حاکم و سیاست گردانان آن در دوره دولت یازدهم باشد. سوم اینکه حداقل دارد به دولت یازدهم هشدار می دهد که کاسه کوزه خرابی اوضاع کشور در آینده را به دوش دولت های احمدی نژاد نیندازد و از آن به نفع خود بهره برداری نکند و به ناآرامی فضای سیاسی کشور در نزد حکومت کنندگان دامن نزند؛ چیزی که رئیس جمهور یازدهم هنوز بر سر کار نیامده شروع کرده است. روحانی برخلاف بانک مرکزی که تورم را ۳۵ درصد اعلام کرده است می گوید تورم در کشور ۴۲ درصد است و یا طرفدارانش می گویند (مانند عیسی کلانتری) وضع اقتصاد کشور بویژه کشاورزی بسیار بیش از آنچه تصور می شد وخیم است و غیره.

فلاکت و حداقل ها را برای جمعیت میلیونی زحمتکش و بی چیز جامعه رقم می زنند، برخورداری از امکانات و موقعیت ها برای خود و وابستگان شان طی مدت نمایندگی برایشان کافی نیست که "مادام العمر" امتیاز می خواهند. حقوق های آنچنانی، برخورداری از مسکن لوکس و مجانی، خودروهای اختصاصی و استفاده های شخصی از امکانات، از قبل ثمره رنج و مشقت کارگران و توده های زحمتکش، آنقدر به دهان شان شیرین است که طلبکارانه "مادام العمر" اوضاع را چنین می طلبند.

در جدیدترین اقدام مجلسیان ۲۱ نماینده طرحی را با عنوان "طرح استمرار حقوق مکتسبه غیرمالی نمایندگان" به مجلس ارائه کرده اند که امتیازات ویژه ای شامل برخورداری از "پاسپورت سیاسی" "مجوز حمل سلاح کمری" و همچنان "مجوز ورود به محدوده طرح ترافیک شان" را طلب کرده و به نوعی مادام العمر شهروند درجه یک باقی بمانند. نگاهی به توجیحات بیشرمانه یکی از امضاء کنندگان طرح بیندازیم: "یک نماینده مجلس پس از اتمام دوره نمایندگی نباید به عنوان یک شهروند عادی محسوب شود. چون مردم و نظام برای این نماینده هزینه کرده اند و باید برنامه هایی تدوین شود که از پتانسیل های وی استفاده شود." (آفتاب ۹۲/۴/۲۰) این توجیحات دست این دغلكاران را بیش از پیش رو می سازد

زیرا آنان مدعی اند که مردم "مادام العمر" باید برایشان هزینه کنند تا آنان شهروندانی ویژه خوار باقی بمانند. از سوی دیگر اینکه داشتن حق حمل سلاح کمری و آمد و شد آزادانه آنان در هر مسیر و برخورداری از پاسپورت سبز، چگونه باعث شکوفا شدن پتانسیل حضرات خواهد شد تنها یک پاسخ صریح می تواند داشته باشد: امکان به کارگیری بی دردر تمامی این امتیازات ویژه علیه همان شهروندان محروم و فاقد درجه ای که این شهروندان درجه یک "مادام العمر و مستمر" قصد دارند بر آنها مسلط باشند. وجه دیگر این طرح هزینه گزافی است که حضرات از قبل شهروندان بی درجه حاتم بخشی می کنند یعنی هر دوره ۴ ساله جمعیت نمایندگان ویژه خوار به تعداد نمایندگان دوره قبل "مادام العمر" اضافه خواهند شد. مهمترین پرده پوشی که در پوشش این طرح صورت می پذیرد زیر پا نهادن دموکراسی و حقوق شهروندانی است که حق انتخاب و عزل نمایندگان را هر زمان که صلاح بدانند، خواهند داشت. سرمایه داران که همواره دم از دموکراسی (دروغین و ناپیگیر) پارلمانی می زنند، به ارتجاعی ترین شیوه ممکن از سر و ته آن زده و ریاکارانه مردم را تنها هنگامی که به جمع آوری رأی نیازمندند، می بینند. فساد و رذالت نمایندگان وابسته به رژیم که در ساده ترین امور نیز باید به فرامین ولی فقیه گردن نهاده و خفه شوند، ماهیت دموکراسی پارلمانی

اسلامی را بیش از پیش رسواتر ساخته که در برابر توده های مردم طلبکارانه (و به هزینه آنان) تنها به دنبال منافع و مصالح خود آن هم به صورت "مستمر و مادام العمر" هستند: "در زمان انتخابات مجلس می بینیم برخی کاندیداها ۵۰۰، ۷۰۰ میلیون و گاه یک میلیارد تومان هزینه می کنند تا نماینده مجلس شوند... چه کسی ۵۰۰ میلیون، ۷۰۰ میلیون و یا یک میلیارد خرج می کند تا ۴ سال نماینده مجلس شود؟ آیا آن فرد می داند در آن ۴ سال منافی که تحصیل می کند جبران آن سرمایه گذاری را خواهد کرد؟" (آفتاب- ۹۲/۴/۱۹)

**برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

اعمال دموکراسی پیگیر تنها به وسیله حاکمیت شورائی کارگران و زحمتکشان که در عین حال کاملترین نوع دموکراسی متکی بر اراده اکثریت زحمتکش جامعه است و از بین برنده هر گونه حق سفره نمایندگان منتخب مردم یعنی نمایندگانی که حقوقشان برابر حقوق یک کارگر است و در برابر آنها پاسخگو و قابل عزلند، قابل تحقق است. این امر در گرو سرنگون ساختن سرپای بساط ننگین حاکمان کنونی و مهر بطلان زدن بر هر گونه استمرار و مادام العمر بودن امتیازات ویژه طبقات ممتاز است.